

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

دوکتور محمد اکبر یوسفی

۱۶ می ۲۰۱۲

وحدت ملی با تقرب نیرو ها تحقق می یابد!

مشکل اساسی در درک لازم و ضروری بسیاری انسانهای عادی، از مفهوم «ملی» و «وحدت ملی» در جوامع چون افغانستان در آن متصور است، که در ترکیب اجتماعی آن، نمونه هائی از ساختار های مخلوط اقتصادی – اجتماعی مسلط بوده و عناصر و پدیده های کهن، یعنی بقایای کم و بیش مراحل مختلف تاریخی گذشته نیز پهلوی هم قرار دارند. این حالت می تواند کشش ها و تضاد های نو و کهنه را به وجود آورد. در تمام جوامع میان نیرو های محافظه کار و تحول طلب با آهنگ های مختلف، موضعگیری های متفاوت وجود دارد. برای بسیاری از اتباع این کشور ها، یا مفهوم «ملت» از بدو خلقت بشر مطرح است، خیلی دیرینه و از مبدا می دانند، و یا احساس «ملی» به خصوص در اکثریت کشور های تحت استعمار سابق، عمدتاً در مرحله آغاز مقاومت های ضد استعمار و برای کسب استقلال، تا حدی در پیوند با مفکوره ها و «ایدیولوژی» چپ، ضد «استعمار»، نیز احیاء شده است، که از موضعگیری های همبستگی بین المللی نیز کار گرفته می شده است. بر اساس ارزیابی های مؤرخین، بسیاری از این کشور ها، با وجود آن که، از قید استعمار رهائی یافته اند، مراحل انکشافی که برای «ملت شدن» و بنیادگذاری دولت ملی رشد یافته، لازم بوده است، پشت سر نگذاشته اند. جوامع هنوز در قید و بند وابستگی های بی شمار و عقبمانی های اقتصادی و سیستم های غیر دموکراتیک باقی مانده اند، که این خود یکی از موانع در راه «وحدت ملی» محسوس است. وحدت ملی، به مفهوم «مدرنیست ها»، که نظام های کهنه «فیودالی»، به نظر آنها پس از انقلاب فرانسه، در چنین کشور ها از ریشه کشیده شده اند، را نمی توان بدون «دموکراسی» و همبستگی اتباع تصور کرد. یعنی همین مفهوم، «ملی» و هویت نسبتاً موهوم را که اصلاً دارای تعریف واحد، برای تمام جوامع نمی باشد، موجود است.

ممکن به همین علت هم باشد که گاهی حتی اصطلاح «ملت هفت هزار ساله» و یا «پنج هزار ساله» و غیره را در مورد کشور ما، از جانب بعضی ها می شنویم. برخی ها، ولو به زبان نیاورند، این اصطلاح و هویت را عمدتاً، فقط در محدوده «ایتنی» و «مشخصات» فرهنگی و «مذهبی» می بینند. مگر کم اصطلاح «ملت مسلمان» را که ممکن هدف «امت مسلمان» باشد، شنیده باشیم. چنین موقف ها، در امر تقرب نیروهای مختلف در پروسه «وحدت ملی»، به معنی اصلی کلمه، اثرات منفی داشته می تواند. تغییر نظر چنین افراد نمی شود، بامقالات و تحلیل های علمی تحقق

یابد. تا زمانی که در مناسبات اقتصادی - اجتماعی، سیستم تولیدی متمرکز برقرار نگردد، که جوابده نیازمندی های اتباع، مبتنی بر سیستم حقوقی عادلانه باشد، این پدیده «ملت» و «دولت ملی» ماهیت اصلی خود را نخواهد داشت و همبستگی اتباع هم بر ارزش های عمده مشترک فرهنگی به وجود نخواهد آمد. در صورت عدم موجودیت شرایط حیاتی، در مطابقت با شرایط بین المللی، اتباع همیشه بیشتر غرق در افسانه های هزاران سال خواهند ماند.

این که انسان نظر «مدرنیست ها» را بپذیرد و یا به نظر گروپ متذکره باشد، در واقعیت های عینی و موجود لحظه ئی جوامع تغییری وارد نمی گردد. برای برخی از هموطنان ما، یا مشخصاتی که، یک «ملت» از آن بهره می گیرد، روشن نیست، یا چنین مفهوم، ملت را طوری که در فوق نیز ذکر شده است، در همه مراحل تذکر می دهند، یعنی از همان آغاز بشریت و زندگی اجداد خود، مفهوم ملت را می پذیرند، و یا این که به حدی محدودیت های فکری و هویت را مطرح می نمایند، که باید تمام اتباع بدون چون و چرا از افکار موهوم آنها پیروی نمایند.

مسأله دیگر اندیشان برای آنها طوری مطرح می باشد، که «هر آن که با ماست، از ماست.» و «هر آن که با ما نیست با دشمن است و یا خود دشمن است». شرایط جنگی و عقیمانی های عام اجتماعی، اقتصادی و دوری مشهود از دستاورد های علمی در تاریخ، ممکن در چنین طرز تفکرات وارد نموده باشد. افراد با همچو برداشت ها و اندیشه ها، «پلورالیزم سیاسی» یا «آزادی فکری» را نمی شناسند. داشتن «ایدیولوژی» های مختلف را چه بگوئیم، که حتی بعضی ها کلمه «ایدیولوژی» را نمی توانند، بشنوند و تحمل کنند. آخر چگونه خواهیم توانست، که برای همچو انسانها، «فهرست» و تعاریف اصطلاحات را تغییر داد، و کلماتی را حذف کرد که خوش ندارند. کلمه و مفهوم گناه ندارد. گناه را عاملینی مرتکب می شوند که از کلمات برای پوشش و عوامفریبی کار می گیرند. نویسندگان عصر، به جای «قلم» وسیله «کمپیوتر» را در اختیار دارند، و به اصطلاح با سرعت برق، اطلاعات و نظرات خود را، به تمام کره زمین می فرستند. آنهایی که دیگر اندیشان را تحمل نمی توانند، حتی مانع پخش نظرات کسانی می گردند، که خود چنین «وسایل» را در اختیار ندارند.

برخی از گروپ ها، چنان مفاهیمی را به زبان می آورند، که گویا «وحدت ملی» در نداشتن «طرز تفکر»، یعنی در حالت فقدان «ایدیولوژی» تحقق یافته می تواند. وحدت ملی، لباسی نیست که هر کس بر تن داشته باشد. وحدت ملی یک حالتی است که در یک سیستم، اجتماعی - سیاسی دارای دولت و قلمرو، تساوی حقوق همه اتباع، با آزادی های معروف مندرج حقوق بشری، به مثابه یک اصل انکار ناپذیر شمرده شده، بر مواظبت از آن دولت ها، با داشتن ارگانهای معین وظیفه دارند. در پهلوی همین دولت ها، و اتباع آن که ملت یاد می شود، طرز دید و «ایدیولوژی» که در تحت مفهوم «ملت گرایی» یا «ناسیونالیزم» حضور خود را نشان می دهد. مؤرخ و دانشمند معروف؛ هوبسباوم، مقدمه کتابش را به زبان المانی، چاپ ۱۹۹۱، با این کلمات آغاز می نماید: «ملت ها و دولت از تاریخ مسلماً آنچه را طالب نیستند، که از جانب تاریخدانان عصر، به دست نشر سپرده می شود، زیرا طوری که ایرنیست رینان، بیش از صد سال قبل ارزیابی نموده است. «فراموشی و یا غلط فهمی از تاریخ، عنصر اساسی در ایجاد یک ملت شناخته می شود.»

ایرنیست گیلنر، دانشمند سرشناس در باره ملت و ملت گرایی می نویسد: «ملت گرایی قبل از همه یک اصول و یا پرنسیپ سیاسی است، به معنی این که وحدت ملی و وحدت سیاسی با یکدیگر مطابقت داشته باشند.»

به ادامه مطلب فوق گیلنر کمی مفصل تر چنین اشاره می کند: «ملت گرایی به مثابه احساس - و یا جنبش - می تواند به کمک همین اصول تعریف گردد. احساس ملی خشمی است که به نسبت جریحه دار شدن همین اصول و یا

رضایتی است که در نتیجه تحقق آن رونما می گردد. یک جنبش ملی توسط چنین احساس شتاب حاصل می نماید.
(ص، ۸، ایرنیست گیلنر، ناسیونالیسم و تجدد، به زبان المانی، ۱۹۹۰)

همین دانشمند در جای دیگر همچنان مفهومی را در این باره بیان داشته، افاده می نماید: این دولت ها و ناسیونالیسم است که «ملت» را می سازد نه به عکس.

وحدت ملی واقعی نیازمند «تقرب» همه نیروها و افراد مستقل وطن بلا کشیده ما می باشد، که هر یک به نظر و عقیده دیگران، احترام داشته باشند، ولی به جای آن که فضای «بی اعتمادی» و «نزاع» حفظ گردد، باید در ترمیم و تبادل نظریات، برای حل معضلات کشور، تلاش صورت گیرد. با کار مشترک و داشتن طرز دید مستقل، همه برنده خواهند بود، در صورتی که مردم ما از آن سودمند گردند.

در این روز ها، وقتی به عنوان نمونه، اظهارات افرادی را می شنویم، که زمانی در «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» عضویت داشته اند، حزبی که در گذشت زمان قریب بیست سال اخیر، به مقتولی می ماند، که جسد آن یافت نشده است، بدین معنی که قبل از آن که از اریکه قدرت دور شود، خود قبلاً، بنابر اعترافات اخیر، یکی از رهبران وقت آن که خود، در مورد «تغییر نام» و «تغییر برنامه» گزارش می دهد، به «امید این که» از شدت مقاومت مخالفان آن کاسته شده و با تعمیم «مشی مصالحه ملی»، به ختم جنگ دست یابد، ولی باز هم سقوط کرد.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان تاریخ تأسیس خود را اول جنوری ۱۹۶۵ اعلان نمود. این تشکل سیاسی درست یک سال پس از اعلان قانون اساسی زمان سلطنت، در سال ۱۹۶۴، به فعالیت سیاسی اش، همزمان با سازمانها و جنبش های عیدیه دیگر آغاز نموده است. وقتی در سال ۱۹۷۸ قدرت سیاسی را از طریق «قیام نظامیان حزبی» آن در اردو (اردو قرار تخمین در آن زمان حدود ۹۰۰۰۰ افراد و افسر داشته است) به دست گرفت، قرار گزارشات مطبوعات غربی، فقط حدود هفت الی هشت هزار عضو داشته است. در جلب و جذب اعضای آن هم، چنین حالات زندگی اجتماعی – سیاسی باید نقش داشته بوده، طوری که در اظهارات، مصاحبه اخیر یکی از رهبران بلند مقام وقت، با خبر رسانی «بی.بی.سی.» می خوانیم: «... سالهای هفتاد دو و هفتاد و سه متعلم صنف نه و صنف ده مکتب بودم.... در لیسه ... دلایل بیشتر عقلانی و فکری نبود. من خط مشی و برنامه های سازمان ها و جریان هائی را که در آن زمان وجود داشتند، مورد ارزیابی و مطالعه قرار نداده بودم.... در حقیقت من با این چیزها و در همان فضا علاقه مند شدم به این حرکت ها و پیوستم به جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان».

قرار اظهار یکی از جنرالان دولت وقت، «جمهوری دموکراتیک افغانستان» در سال ۱۹۸۰، در مصاحبه با یک نویسنده و «ژورنالیست» غربی گفت که در تشکیل دولت، به قول او، ۴۰۰۰۰ نفر در اردو باقی مانده بود. درست پنج سال بعد، یکی از جنرالان بلند مقام همان دولت وقت افغانستان، در مصاحبه، با مجله المانی زبان «دیرشپیگل»، مدعی شده بود، که تنها تعداد «افسران تحت فرماندهی آنها به ۴۰۰۰۰ نفر» بالغ می گردیده است. حقیقت این است که از اردوی سابق، هر دو طرف درگیر جنگ، یعنی رهبری «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که کنترل یا «رهبری دولت» را نیز دست داشته است، در یک جهت و رهبران «تنظیم های جهادی» و سایر تشکل ها یا جریانات سیاسی، که پس از اعلان قانون اساسی ۱۹۶۴ وارد میدان فعالیت های سیاسی شده بودند، در جبهات جنگ از بقایای رژیم های گذشته استفاده نموده اند.

هر دو جانب تجدید نیروی انسانی خود را از جامعه افغانی به دست می آورده اند.. تپه ها و دشت های کشور پر از قبر های هموطنان ماست، که سلسله آن، تا اکنون ادامه دارد. «حزب دموکراتیک خلق افغانستان»، از «۲۷ اپریل ۱۹۷۸ الی همان روز و ماه سال ۱۹۹۲، قریب سیزده سال در شرایط جنگ دوامدار، عمدتاً، مراکز شهر ها

را تحت کنترل داشته است. اینک قریب بیست سال است، که مخالفان آنوقت آن، مشغول جنگ داخلی و حال بیش از یازده سال است، که در برابر دولت ائتلافی «چهارگروپ» اشتراک کننده در بن (اواخر سال ۲۰۰۱)، جنگ به نام و شکل دیگری ادامه دارد. به طرفداری هر دو جانب، قدرت های جهانی هم، سهم خود را ادا نموده اند. در هردو جبهه درگیر، همین افغانها بوده اند، که در جنگ سهیم بوده اند و بیش از یک میلیون انسان قربانی این جنگ شده اند. (میل به تفصیل ندارم، زیرا همه هموطنان ما که حدود بیش از سی و پنج سال عمر داشته باشند، شامل فصل تاریخ زنده محسوب شده می توانند).

صرفنظر ازین که این چنین افراد تا چه اندازه، از «ایدئولوژی» و اساسات علوم اجتماعی، که بعضاً به عنوان «جهان بینی علمی» نیز یاد می نموده اند، آموخته باشند، نمی توان قضاوت و تخمین نمود (در اروپا خاصاً به عنوان «طرز تفکر چپ» یاد می گردید) ولی هرگاه احصائیه فوق اعضای آن را، که در مرحله «وحدت دو جناح» تخمین شده بود، در نظر بگیریم، که از همان آغاز کسب قدرت، با بحران و جنگ درگیر گردیده اند، خیلی کم احتمال می رود، که همه فعالیت های بعدی، «سیستم حاکمیت آن»، بر اساسات و مشی «ایدئولوژیک»، استوار بوده باشد، که گاهی از زبان و خط «مسکوی» احزاب کمونیست دیگر، «مارکسیستی – لیننیستی» یاد می شده است. رهبری آنها، به هر «شیوه» ای که بر قدرت نشستند و از مناسبات بین المللی به نفع قدرت شخصی و گروپی، به هر شکلی که کار گرفته باشند، حتی یک جمله هم از آنچه را که در «برنامه» نسبتاً ناقص و دارای مواد غیر علمی و غیر عملی، چون «راه رشد غیر سرماییداری...»، یا تشکیل جبهه دموکراتیک ملی، در عمل پیاده نتوانستند و یا نخواستند. انحصار «قدرت»، تطبیق «مادل» حاکمیت «یک حزبی»، با وجود، تشکل های به ظاهر «غیر حزبی»، در سیستم، از شدت مقاومت مسلحانه مخالفان کاسته نتوانست.

از صف این به اصطلاح اعضای اولی، هفت الی هشت هزار انسان زن و مرد، با سنین مختلف، که حتماً همه دارای طرز دید «چپ» و بنیاد علمی و اندیشه ای که یا بعضی از آنها، ممکن به شوق و ذوق خود را به آن منسوب می دانسته اند، و یا از جانب مخالفان آنها، به این خط یاد می شده اند، با وضع حقیقتی تطابق نداشته و ندارد. تعداد بی حساب از همان اعضای اولی هم، بنابر عوامل گوناگون، حتی به نسبت مخالفت و عدم موافقت با سیاست عملی رهبران کشته شده اند، یا وطن را ترک کرده اند. حاکمیت از ساختار «جمهوریت» زمان سردارمحمد داوود خان شهید و کارمندان دولتی نیزکار گرفته است، این که نامش را «انقلاب» نامیدند، در گذار اجتماعی سیاسی و غیره اثرات مثبت نداشته است، در جریان جنگ این حزب، به سرعت کمیت آن را بالا برد. در کمترین وقت، تعداد اعضای حزب را خود، بیش از ۱۳۰۰۰ اعلان نمودند. چه انسانی دارای عقل سالم فکر کرده می تواند، که این همه اعضای جدید، به آثار «مارکس – انگلس» آشنائی داشته بوده باشند.

طوری که در فوق ذکر شد، رهبران این «حزب» با داشتن هفت و یا هشت هزار عضو، به کمک و «دستور» بر تعداد «انگشت شمار» افسران قدرت را در دست گرفته است، ولی در آستانه سقوط، رهبری آن مدعی بوده است، که «نیم میلیون» مسلح متشکل از اعضای حزب و هواداران، را در اختیار دارد، ولی باز هم سقوط کرد. با ذکر این چند نمونه خواستم، به هموطنان دراین مقاله کوتاه، ابراز نمایم، که نقص در طرز تفکر نه، بلکه در عمل انسانهاست. ما زمانی نیرو ها را در ماحول خود و خانه «وحدت ملی» جذب می توانیم، که از قضاوت های بی اساس و احساساتی خودداری نمائیم. جنایت اگر با ذکر کلمه «انقلاب»، «انتر ناسیونالیزم»، «طبقه کارگر و همه زحمتکشان»، «وحدت ملی» و یا حتی توسط «افراطیون» با ذکر کلمه مقدس «الله اکبر» صورت گرفته باشد، همه و همه جنایت شمرده می شوند، جنایات قابل بخشیدن نیستند، اما در عین زمان، باید جانی را دقیق تشخیص نمود،

زمانی او را به همچو «جرم و نسبت» یاد کرد، که یک محکمه مستقل کشور، آن را محکوم کرده باشد. مجاز نیست، که بدون ثبوت، کسی را «جانی» دانست، و قضاوت فردی را با «محکمه ذهنی انفرادی» بر پا ساخت. این چنین اعمال ضد بشری، باید در هر طرز تفکر محکوم گردد. وحدت ملی اتباع، با داشتن یک مفکوره و یک نظریه، محصول مغز یک انسان و یا یک «گروپ»، تحقق یافته نمی تواند.

جوامع و مللی که در حال صلح و ثبات به سر می برند، قرون متمادی بحرانهای داخلی و جنگ ها را هم در پهلوی، تلاشهای پیگیر در راه آموزش علمی، بهبود وضع اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و پایه گذاری نظم پیشرفته حقوقی مورد اعتماد، برای مصونیت آنها پشت سر گذاشته اند، در حال حاضر نیز فارغ از معضلات و پرابلمها نمی باشند، اما مدارج انکشافی در همه ساحات، برای آنها، چنان نظام هائی را به وجود آورده است، که بدون جنگ های داخلی به سر می برند. سیاست های ملی و یا مفهوم وحدت ملی را اگر، به مفهوم «مدرن» کلمه بپذیریم، «ملت» و «دولت ملی»، طوری که از نامش پیداست، به همان «فورماسیون» دولتی اطلاق می گردد، که بنابر ارزیابی «مدرنیست ها» پس از «انقلاب فرانسه»، موازی با سرنوشتی کامل نظامهای «سلطنتی فیودالی» در اروپا به وجود آمده اند. در چنین «فورماسیون های» دولتی، سهمگیری، نسل نوینی از کتله های مردمی شهری، که بعضاً به عنوان «شهروند» یاد می نمایند، برجسته بوده است. انقلاب فرانسه، جهشی را در سیستم های قلمروی سلطنتی به وجود آورد، که از یک طرف، در سیستم های داخلی این کشور ها، پایه های اجتماعی حاکمیت ها توسعه بیشتر کسب نموده، دموکراسی و مبارزات دول «ملی» جدید، در تسخیر جهان با شعار های نوین به راه افتاد.

انسانهای نوین در تحت شرایط جدید، آموزش عامه را فرا می گرفتند، که دولت های «بورژوازی پیروزمند» در برابر «اشراف فیودال» و «خانواده های» متنفذ و صاحب امتیاز دور «محافل حاکم» گذشته، فراهم می ساختند. ایجاد طرز نوین تولید، در عین زمان مناسبات جدید اقتصادی-اجتماعی را به وجود می آورد. هر یک از این مراکز جدید، طبیعتاً برای پیشقدمی جامعه خود، به رقابت در عرصه بین المللی، قدم بر می داشتند، که در عین زمان، پدیده های جدید، چون هویت و شهرت ملی با جلایش و رخ جدید، قد علم می نمود. این که بعداً رشد اشکال مختلف سرمایه داری، تشکیل و رشد «طبقات» و «قشر های» اجتماعی مختلف به وجود آمد، روز تا روز موضوع «مالکیت بر وسایل تولید» و رشد «سرمایه»، باعث بروز «تضاد های» های گوناگون گردیده، موضوع «بهره کشی انسان از انسان» در عمل کسب شدت نمود. انسان «مدرن»، معضلات «مدرن» و بغرنج را با خود آورد، که از تفصیل در این مورد، کنار می روم.

قابل یاد آوری می دانم، که به نظر اینجانب هم، به تأیید از نتایج تحقیقاتی دانشمندان معروف جهان، پدیده «ملت»، «دولت»، و یا «دولت ملی»، از همان آغاز حیات اجتماعی «انسان» به معنی اصلی کلمه، وجود نداشته و به قول صاحبان علم و دانش، «هر آنچه تازه پدید می آید»، زمانی از صحنه برداشته و نابود هم می شود. ایجاد و نیازمندی حفظ آن در دست خود انسان هاست، که عاری از «بحران» و «فاجعه» و غیره انواع مختلف به نشیب و فراز بوده نمی تواند.

در اجتماعات اگر «فقر مطلق خیالی» و یا «غنا و فراوانی خیالی» همه چیز وجود داشته باشد، «تضاد و رقابت» هم، بین اعضای چنین اجتماعات وجود نخواهد داشت. با بروز تفاوت در مواضع، به خصوص موقف های متفاوت هر انسان یا یک جمعیت در پیوند با منابع طبیعی، باعث بروز بحرانها، منازعات و برخورد های خونین گردیده است، دوران طولانی برده داران گذشت، تا قیامی، به نام قیام «سپار تاکوس» در تاریخ بشر، قریب دو هزار سال قبل به وقوع پیوسته است. صرف نظر از آن که، آن قیام، ممکن به شکلی نبوده باشد، که «هالیوود» در یک «فلم

سینمایی؟» تمثیل نموده است. قریب دو هزار سال بعد، یک سال قبل از ختم جنگ اول جهانی، «انقلاب بلشویک ها» در روسیه یکی از بزرگترین نظام های سلطنتی را سقوط داد. این که بعداً در طی مدت قریب هفتاد سال در عرصه بین المللی گذشت، تاحدی می دانیم، تفصیل آن در اینجا نمی گنجد.

در جنبش های ضد نظام سرمایه داری، یا جنبش های چپ، با مرحله جدید از افکار و نظرات سیاسی قدم گذاشت. انتقاد «کارل مارکس» از «نظام سرمایه داری» به خصوص «سرمایه انحصاری» و تحلیل های علمی تاریخی مشترک، «کارل مارکس» و «فریدریش انگلس»، از تاریخ جوامع بشری، به خصوص تحلیل از ترکیب اجتماعی، نظیر «طبقات و مبارزه طبقاتی»، نشر «مانفیست حزب کمونیست»، همچنان استدلال این که، سرمایه ماهیت پیوند بین المللی داشته است، باید «پرولتاریا» نیز، اتحاد و پیوند بین المللی داشته باشد، بدین ترتیب، «انترناسیونالیزم پرولتری» به یکی از «شعارهای» زنده، در قرن نوزده و قرن بیست، شناخته شده است. موقف «ضد امپریالیستی» و «ضد استعمار»، احزاب چپ و «کمونیستی»، با پیوند ها، همکاری ها و حمایت از جنبش های «آزادیبخش ملی» نیز همراه بوده است.

در اوج سیاست اشغالگرانه استعمارگران برتانیه، «فریدریش انگلس» در خطاب با اتباع برتانیه، اظهار می دارد که ملت هائی که در اسارت کشیدن ملل دیگر یاری می رسانند، خود «آزاد» بوده نمی توانند.

قیام برده ها تحت نام قیام «سپارتاکوس»، یک دم به رهائی و آزادی برده ها، نینجامید. جنبش های بعدی، از همان آغاز تفاوت ملکیت و نعم مادی، در اجتماع انسان، چه بسی مصیبت ها و معضلاتی نیست، که انسانها و تاریخ ندیده باشد. صلح و آرامش را یک سیستم نمی تواند برقرار سازد، تا در مسیر حل معضلات حیاتی اتباع عمل ننماید. در جوامع پیشرفته همین اکنون متناسب، با نفوس آنها، میلیون های انسان، در اوقات فارغ خود، در مؤسسات عام المنفعه و خیریه، به طور «افتخاری» به جامعه خود خدمت می نمایند، اینهم یکی از نمونه های درک درست، مربوط بودن به یک جامعه و حفظ وفاداری به آن را نشان می دهد.

علاوه از موجودیت حالت فوق، نباید از نظر دور داشت، که اگر اختراعات جدید، پیشرف های علمی – فرهنگی، در راه بهبود زندگی اجتماعی صورت گرفته و صورت می گیرد، تحمیل زور و ظلم، دروغ، جعلکاری، فریب و غیره انواع اعمال، همه و همه برای ارضای خاطر و استفاده نا مشروع، توسط انسان است که صورت می گیرد. به هر اندازه ای که اجتماع انسان، به پیشرفت دست برده است، به همان اندازه، نیازمندی، در امر حفظ دستاورد ها را درک نموده است، زیرا موازی با سرعت انکشافات مثبت، مهارت های حرفه ئی تخریبی و جنائی و انواع انحرافات و فریبکاری های متنوع، به شمول، مهارت ها در سازماندهی اعمال «جنائی»، که بعضاً به عنوان «جنایت سازمانیافته» نظیر تشکل های غیر قانونی، نوع «مافیائی»، یاد می کنند، نیز راه می یابد. ادیان و مذاهب و قوانین پدیدار گردیده اند، تا جلو قدرت «تخریبی» انسان گرفته شود. البته قدرت «تخریبی» و قدرت «آبادی و سازندگی»، در همه انسانها با تناسب متفاوت وجود داشته می تواند، تعقل، منطق و غیره استعداد ها و پذیرش ارزش ها نیز متفاوت است. در این مورد هم از تفصیل، صرف نظر می نمایم.

همین انکشاف و جهش انتقالی سیستم ها، به خصوص در غرب اروپا و شمال قاره آمریکا و انگلستان، بعد از انقلاب فرانسه اساساتی را برای دموکراسی بعدی، آنها بعد از دو جنگ بزرگ جهانی، یعنی جنگ اول (۱۹۱۴ – ۱۹۱۸) و جنگ دوم جهانی (۱۹۳۹ – ۱۹۴۵) ممکن ساخت. با تقسیم جهان به دو «قطب متضاد»، که «فضای جنگ سرد» و مسابقات تسلیحاتی را نیز با خود داشت، با «شکست و فرو پاشی استعمار» و یا تغییر، ساختار در نحوه حاکمیت بین المللی «سرمایه داری» در غرب، انکشافاتی را در «جهان سوم» یا کشور های در حال رشد با خود آورد. در تحت

نفوذ هر دو سیستم «دشمن» همدیگر، کودتا های متعدد، در امریکای لاتین، افریقا و آسیا به وقوع پیوست. در زیر سایه فعالیت های هر دو قدرت بزرگ جهانی، در همه قاره ها، سیاست هائی عملی گردید، که دامنه و عمق خسارات آن برای بشریت ممکن تا اکنون، به صورت جامع ارزیابی نشده باشد. اگر در ربع سوم قرن بیست، در وقایع «ویتنام»، در «تابلوی» چپ، «پیروزی» ثبت نمودند، در این مسابقات، بحرانهای دیگر جهان، چون شرق میانه به صورت دوامدار «گرم»، نگهداشته شد. اوضاع جهانی، مصیبت های عظیمی را بر قلمرو کشور ما نازل ساخت. احزاب دارای نظرات «چپ» و دید فلسفی آنها بر مبنای اندیشه ها و نظرات «مارکس- انگلس»، خلاف اظهارات مخالفان این جنبش های چپ، نه در آغاز واحد بوده است، و نه هم امروز. به همین ترتیب در طیف راست، جنبش ها و حرکت های سیاسی فرهنگی، وقایع و حوادثی صورت پذیرفته است، که همچنان باعث بحرانها و فاجعه ها گردیده است.

با داشتن طرز تفکر نوین و مستقل از تأثیرات عنعنه ئی غیر مؤثر کهنه، در امور سیاسی، اداری، فرهنگی و تولیدی جدید، که صنایع جدید در شهر ها، در مقایسه با حیات «دهاتی» و «زراعتی» غیر ماشینی، مواضع حاکم را اتخاذ نموده است، به مثابه هبستگی بین اتباع هر کشور و قلمرو خصوصیات خاص خود را می داشته باشد. عامل اساسی ایجاد شرایط ثبات، بیشتر متناسب با ترکیب و ساختار اجتماعی و انکشاف اقتصادی شناخته شده، نیرومندی و بازدهی اقتصادی، می تواند، به مثابه معیار یا درجه سختی اتحاد شمرده شود، که با بنیاد حقوقی مورد قبول افراد جامعه و فرهنگی که برای جامعه، محتوای زندگی سعادت مند می بخشد، شمرده شده است.

بشریت از همان ابتدای زندگی اجتماعی با خطرات روبرو می گردیده است، دانشمندان معروفی وجود داشته اند، که بر وضعیت معنوی و روانی انسانها در تاریخ، نیز ارزش می دهند، چنانچه حین مقابل شدن با خطرات انسان و اجتماع آن، سرمشق و رهنمود دهنده ترین، سؤال مخصوص «سقراط» (Socrates) (دوره زندگی او از سال ۴۶۹ الی ۳۹۹ قبل از میلاد مسیح) را به زبان می آوردند که می گفته است: «چه باید کنیم؟».

طرح چنین سؤال و اقدام در این راه، در صورتی که وحدت و یک پارچگی در اجتماع موجود باشد، به سرعت می تواند عملی گردد، ولی اگر خطرات و موانع همانند وضع بیش از این سه دهه کشور ما باشد، طبیعتاً در صورتی که هریک از گروپهای «رقیب»، این سؤال را مطرح نمایند، یا راه مذاکره و «صلح» و یا «جنگ» را پیش خواهند گرفت. صلح فقط از راه «تقرب» نیروها که به معنی حرکت به سوی همدیگر و دریافت جوانب و مواضع مشترک می باشد، برقرار شده می تواند.

اساسات رسیدن به همچو مرحله ای از وحدت ملی را، تضمین یک نظام قانونی مشروع، بر حسب روح نظرات «مکس ویبر»، ممکن می سازد. (نام مفصل دانشمند، «مکسی میلیان کارل ایمیل ویبر» (Maximilian Carl Emil Weber) (متولد ۲۱ اپریل ۱۸۶۴ در شهر «ایرفورت» (Erfurt) آلمان و وفات در ۱۴ جون سال ۱۹۲۰ در شهر «مونشن» (München)، یکی از دانشمندان معروف علوم اجتماعی، حقوق، اقتصاد ملی و اجتماعی) «مکس ویبر» که با انجام تحقیقات برجسته تجربی (empirisch, empirical)، درباره «جامعه شناسی حاکمیت»، بر مفاهیم «قانونیت و مشروعیت»، روشنی انداخته است. «یوهانس وینکلن» در مقدمه کتاب خود، تحت عنوان «قانونیت و مشروعیت» در «جامعه شناسی حاکمیت» «مکس ویبر» می نویسد: هر گاه بر «تضمین های مشروع نظم»، «کنگوری های اعتبار و ارزش» و «نمونه های حاکمیت» توجه به عمل آید، تقسیم بندی تجربی بر شیوه های عقیدت ذهنی: نظیر «عقیده بر قدسیت عنعنه»، «عقیده بر شکست نا پذیر بودن حقانیت تعقل»، «عقیده با حقانیت و حقوقی بودن یک نظام»، «عقیده بر ارزش های (شخصی و ماورای شخصی)»، «معیارها» و «نورم ها» با

«ارزش های اخلاقی و قواعد و قوانین عالی»، یعنی «ماکسیم ها» (Maximen)، عقیده بر «وحی و الهام»، «سرمشق و نیروی معجزه»، اعتقاد «بر راه های سالم مذهبی»، «فدا کاری و از خود گذری» و «آمادگی برای قربانی»، شامل می داند.

این همه متناسب با حالتی مربوط است، که چگونه، بر «عقیده مؤثر مذهبی، اعتقاد بر ارزش های عقلانی، موهبت و تحفه الهی، عقیده بر جذب و اقتدار، عقیده بر اعتبار و حیثیت، عقیده بر مشروعیت، عقیده بر قانونیت، عقیده بر بستگی و پیوستگی افاده گردد.» («یوهانس وینکلن»، «قانونیت و مشروعیت در «سوسیولوژی» حاکمیت، از نظر «مکس ویر»، ۱۹۵۲)

وقتی از «وحدت ملی» و همبستگی اتباع حرف به زبان می آورم، بدین معنی نیست که برای کشور ما، به طور ساده، یک طرز دید یا «ایدئولوژی» و یک «حزب» و یا یک «دین و مذهب»، پیشنهاد نمایم. داشتن عقیده، نظر سیاسی و غیره آزادی های انسانی، حق هر فرد این جامعه و سرزمین است. اما آنچه من مانند دیگران فکرمی کنم، در جهان امروز، از ۲۶۵ سال بدینسو در این قلمرو، مردم آن، صرفنظر از هر گونه ترکیب اجتماعی و «ایتنی» که داشته و دارند، دولت و یا نوعی از حاکمیت برقرار نموده اند. در حفظ و یا توسعه آن، بر طبق شرایط معمول هر مرحله، خون ریخته شده، ولی روز های خوشی و سعادت هم وجود داشته است.

پایان

۲۰۱۲/۰۵/۱۵